



عبدالقدیر آزاد

پس از آنکه عن ازاداره پست بهاستخدام دادگستری در  
آمد کم کم وارد سیاست شدم و پس از آزادی از زندان شهربانی  
مشهد حزبی بنام طرفداران قانون اساسیء تشکیل دادم و با  
چند نفر از دوستان خود به کار و فعالیت پرداختم .

روزی پیشخدمت نایب الایاله که حسن آقا نام داشت به  
دادگستری آمد و گفت آقای نایب الایاله (عمید السلطنه که نسبتی  
هم با حاکم وقت یعنی قوام السلطنه داشت) باشما مطلبی دارد و  
تقاضا کرده است که درخانه ایشان را ملاقات کنید .  
خانه عمید السلطنه روبروی دادگستری بود و من بمنزل  
او رفتم .

وی قبلا حاکم سبزوار بود و طی یازده ماه حکومت خود  
قریب ۶۳ هزار تومان پول از مردم سبزوار گرفته بود و بر اثر  
شکایات مردم قوام السلطنه او را احضار و معاون خودش درمشهد  
کرده بود .

خلاصه عمید السلطنه گفت حضرت اشرف قوام السلطنه  
حکومت سبزوار را برای شما در نظر گرفته اند ضمناً به دو کیسه  
پول که در جلوش گذاشته بود اشاره کرد و گفت این پولها هم  
برای مخارج راه شما است . گفتم نه سمت میخواهم ونه پول .  
اوقاتش تلخ شد و گفت پس بفرمائید . منم به عدلیه برگشتم  
و هفته ای گذشت و باز پیشخدمت آمد و گفت نایب الایاله باشما  
کار دارد .

مجددا بمنزلش رفتم . گفت حضرت اشرف (قوام السلطنه)  
فرموده اند حکومت سبزوار را قبول کنید و بنا کرد به نصیحت  
کردن من . که آقا همه مردم برای پول و مقام تلاش و فعالیت  
می کنند شما چرا از موقعیت خاص و اشتغالی که برایت پیش آمده  
استفاده نمیکنی .

من حرفهای او را شنیدم و باز همان جواب را دادم .  
وقتیکه از تطمیع من مأیوس شدند شب هنگام مرادستگیر کردند  
و به زندان انداختند و کاغذی با مرکب قرمز نوشتند و بنام من  
اشاعه دادند . در این کاغذ نوشته شده بود : حضور مبارک آقای

-۲-

# حزب طرفداران قانون اساسی

# خاطرات آزاد

جلال شاه (۱) دام اجلاله - دیر و زدنفر در خیابان دعوا کردند...  
اقل چاکر جان نثار - عبدالقدیر...  
فردا در شهر شایع کردند کسی که دعوی آزادیخواهی دارد  
خود جاسوس انگلیسیها است و همان نامه معمول را هم دلیل  
جاسوسی من دانسته بودند.

## ملاقات با قوام السلطنه

شبی مأمور به زندان آمد و مرا به دفتر شهر بانی برد و بعد  
به اداره حکومتی نزد قوام السلطنه بردند. هر جا وارد میشدم مرا  
تفتیش میکردند مبادا اسلحه داشته باشم تا بالاخره رسیدم به  
قوام السلطنه.

قوام السلطنه بعد از احوالپرسی گفت بیا با ما کار و همکاری  
کن. من میروم به تهران نخست وزیر میشوم و تو را هم در کابینه  
وارد میکنم و زندگی و وضع و روزت عوض خواهد شد.  
گفتم من جوانم و بیش از بیست و چند سال ندارم و نمیتوانم  
صاحب چنین مشاغلی بشوم شما اگر میل به همکاری من دارید دو  
کار بکنید.

یکی اینکه و کلائی را که برای تصویب قرارداد و ثوق الدوله از  
خراسان انتخاب کرده اید انتخابتان را باطل کنید و دیگر این  
که حکامی را که برای ولایات میفرستید از افراد پاکدامن بر-  
گزینید، نه چون عمید السلطنه که مردم سبزوار را چاپید. اگر این  
دو کار را بکنید من باشما همکاری خواهم کرد.

قوام السلطنه سرش را به زیر انداخت و سکوت کرد و در همین  
حین در اطاق باز شد و مأمورین شهر بانی آمدند و مرا مجدداً  
به زندان بردند و بعد از سه ماه آزادم کردند.

۱- جلال شاه صاحب منصبی هندی بود که از طرف انگلیسیها  
امور شهر بانی مشهد را بهمه داشت. چون در آن زمان مشهد در  
دست قوای انگلیس بود، انگلیسیان هم امور را در ید قدرت خود  
داشتند و همه کاره شهر بودند.

# خاطرات آزاد

## آزادی از زندان

پس از آزادی از زندان به تقویت حزب پرداختم و یکی از خوانین در گزهم که قوام السلطنه او را به مشهد احضار کرده و اجازه بازگشت نمیداد بنام زبردست خان عضویت حزب ما را قبول کرد و به تبسمیت از او چند نفر از درگزیها نیز عضویت حزب را پذیرفتند. وقتیکه قوام السلطنه فهمید که زبردست خان عضویت حزب ما را پذیرفته و ممکنست شورش و جنجال پیا شود او را اجازه داد که به درگز برود و چون قبلا زبردست خان رئیس قره سوران درگز بود در آن شهر طرفدارانی داشت و فامیل او هم محترم و معزز بودند.

خلاصه زبردست خان به درگز رفت و ما موردش که انقلاب بکنند.

روز ۱۳ فروردین بعنوان آشتی کنان با فرماندار درگز که پسر عموی خودش بود مجلسی در اداره تگرافخانه تشکیل داد ولی او را تیرباران کرد و کشت. بعد شروع کردیم به جمع کردن تفنگ و اسب.

در درگز حدود چهارصد نفر مسلح شدند. بعد بتمام خوانین و رؤسای طوایف در قوچان و بجنورد نامه نوشتیم و آنها را به همکاری دعوت کردیم.

در این وقت شخصی از طرف کنسول انگلیس از مشهد به درگز آمد و پیغام آورد که کنسول گفته است برای پیشرفت کارتان هر کمکی و هر کاری بخواهید انجام خواهیم داد شما دست از انقلاب بردارید ولی ما پیشنهاد او را رد کردیم.

و چون تفنگهای ما از مدلهای مختلف بود و فشنگ هم باندازه کافی نداشتیم لذا دو نفر از دوستان خودمان را به روسیه فرستادیم و از انقلابیون روسیه تقاضای کمک کردیم. پس از چندی یکنفر از طرف کمیترن بین المللی به عشق آباد آمد و با نقرات ماتماس گرفت و گفت شما که میخواستید انقلاب کنید چرا قبلا موضوع را با ما

در میان نهادهید . و بعد اظهار داشت که چون ما با انگلیسها قرارداد بسته ایم که در امور ایران دخالت نکنیم لذا از کمک کردن بشما معذوریم . در آن زمان کراسینی وزیر دارائی روسیه به لندن رفته بود برای مذاکرات تجارتي و ضمناً با انگلیسها توافق کرده بودند که در امور ایران مداخله نکنند و انگلیسها هم قوايشان را از ایران ببرند و قرارداد و ثوق الدوله هم لغو شود . و روسها هم قشونشان را از رشت و بندر پهلوی احضار کنند و همین کار هم انجام شد . روسها قشون خودشان را از رشت و منجیل احضار کردند و سید ضیاء هم به نخست وزیري رسید و قرارداد و ثوق الدوله را لغو کرد و قوام - السلطنه و سایر رجال زمان راهم به زندان انداخت .

باري روسها با کمک نکردند و دولت قشون به در گز فرستاد و ما هم بعلت نداشتن امکانات نتوانستیم در مقابل قشون دولتي تاب مقاومت بیاوریم و به روسیه فرار کردیم .

سید ضیاء تلگرافی از روسها من و زبردست خان را مطالبه کرد ولی روسها گفتند اینها انقلابی هستند و نمیتوانیم آنها را تحویل دهیم . بعد از یکماه دولت غفو عمومی داد و رفقای ما که چهار صد نفر بودند به در گز بازگشتند ولی من و زبردست خان قریب یکسال و اندی در روسیه ماندیم و پس از آن قصد بازگشت بایران کردیم . در آن ایام حسین آقا امیر لشکر شرق (خرامی) در نواحی سرحد مشغول رسیدگی و سرکشی بود دستور داد مرا گرفتند و بمشهد بردند و به تهران تلگراف کرد که آزاد رئیس کمیته انقلاب دستگیر شده و اجازه خواست که مرا اعدام کند . این اجازه هم فوری از تهران رسید : که آزاد را محاکمه و اعدام کنید .

محکمه انتظامی تشکیل شد . در این زمان آشیخ حسین یزدی مجتهد به مشهد آمده بود . عده ای از آزادیخواهان به خدمت او رفته و گفته بودند از آزاد و ساطت کنید که او را اعدام نکنند زیرا او عضو عدلیه است و اعدام او اسباب تنگ و بدنامی میشود . آشیخ حسین مهلت خواسته بود تا از تهران اجازه آزادی مرا بگیرد و چون با سردار سپه روابط دوستانه داشت حکم آزادی مرا گرفت و از مرگ حتمی نجاتم داد و آزاد ساخت . من پس از آزادی از زندان با کمک آشیخ حسین یزدی امتیاز روزنامه آزاد را گرفتم و در سال ۱۳۰۱ شمسی آنرا در مشهد منتشر کردم .

(نا تمام)

سران سلیمان خیل یقین کردند که سپهسالار برای اعلیحضرت امان‌اله خان کار میکند سخت ناامید شده بیک تدبیر دیگر دست بردند و آن این بود که بسپهسالار پیشنهاد کردند که یکی از برادران خود را بسر لشکری آنها مقرر کنند که با اعلیحضرت امان‌اله بجنگد. وقتی که از طرف امان‌اله خان خاطر جمع شدند بخدمت سپهسالار حاضر میشوند و درین قیام ملی شریک می‌گردند. مطلب آنها این بود که میخواستند از جانب سپهسالار مطمئن شوند که وی بطرفداری اعلیحضرت امان‌اله خان کار نمی‌کند و گویا بعقیده خود امان‌اله خان را نیز از این طرف ناامید میگردانند.

تردید این پیشنهادها موجب تولید خطرات مدهش بود زیرا بطور یقین سلیمان خیل را بدشمنی ما برانگیخت و مخالفت آن قوم دلیر که همسایه نزدیک مردم جنوبی میباشد مسئله را مشکل تر میساخت با وجود این سپهسالار پیشنهاد دوم سلیمان خیل ها را که بسیار خنده آور بود به صراحت تردید کرد زیرا همچنانکه آرزوی سلطنت را مخالفت آمال ملی خود میدانست مخالفت با امان‌اله خان را منافی آرزو و عقیده خویش میشمرد.

سران سلیمان خیل یقین کردند که تیرشان به خاک خورد با کمال ناامیدی و عصبانیت از جلسه برآمدند اطلاع رسید که در همانجا تصمیم گرفته اند که فردا سر راه را میگیرند و مانع رفتن ما میشوند سپهسالار دانست که اوضاع وخیم شده میرود و جنگیدن با سلیمان خیل و تولید دشمنی میان مردم جنوبی و آنها دور از صواب است راه دیگری بهم نبود که مثل قضیه دریخیل خط سیر خود را منحرف کند. پس بیک تدبیر فوری اندیشید و با همراهان خود مشورت کرد و آن را عملی نمود یعنی قبل از آنکه سلیمان خیل لشکرهای خود را گرد آرند جانب گردیز رهسپار گردید همراهان سپهسالار که از خوست و جدران آمده بودند به سی نفر بالغ میشد.

تمام شب طی مسافه نمودند ساعت هشت از قبایل سهاک عبور نموده بلافاصله به بالاده تشریف بردند.

بالاده در جوار شهر گردیز میباشد و مقر جانداخان در آن جا است سپهسالار در قلعه متصل قلعه آنها اقامت ورزید.

بی‌اعتناء هم اومتوجه آخر ماه و دریافت حقوق میباشد و اگر احیاناً دستوری میدهد چنان است که در بالاداکر شد و یامن باب احتیاط و رفع گرفتاری از خود بسفید و سیاه نزدیک میشود مراجعه کنندگان را حیران و سرگردان میسازد تا بناچار بتوصیه و تشبث پردازند و یا کار راه‌ها کنند تاچه پیش آید.

بعقیده من چون شکایت از هر کارمندی بحساب اداره یا وزارتخانه آن کارمند محسوب و منظور میشود باید ۱۰ - هفته‌ای یکروز (حد اقل) در باطاق وزیر یا قائم مقام یارئیس برای همه مردم باز باشد تا هر کس مطلب خود را بدون واسطه عنوان کند ۲ - مسئولان بدون تعیین وقت قبلی و ناگهان با ادارات تابع خود سرکشی و بجزئیات عمل برسند و کسانی را مامور نمایند که دقیقاً هر موضوع لاینحل و بیپچیده‌ای که موجب سرگردانی مراجعه کنندگان شده بازرسی دقیق کند و حق را از باطل تمیز دهند در این صورت بیشتر گرفتاریها رفع میشود.

(ادامه دارد)